

هو العليم

# شخصي كه عمدا حج نرود به دين يهود يا نصاري از دنيا مي رود

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

مطلع انوار، جلد ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

## داستان شگفت آوری درباره عدم اسلام کسی که حج واجب خود را عمداً انجام نداده

است

مرحوم آیه الله الحقّ و الیقین فقیه معظم آقای حاج شیخ جواد انصاری همدانی داستان عجیب و شگفت انگیزی درباره عدم اسلام مسووفین حج بیان فرمودند: یکی از تجار معروف و مشهور همدان که به صلاح و تقوی مشهور و معروف بود بواسطه عارضه مرض سکتة قلبی فوت کرد؛ و فوت نابهنگام او اثر شدیدی در ارحام و بازماندگان و دوستان او گذاشت.

شبانہ، جنازه او را به قبرستان آوردند تا فردا مراسم تغسیل و تفکین و تدفین را انجام دهند؛ و آوردن جناز در وقت شب به قبرستان در صورتی که میت در شب فوت کرده باشد، امر رائجی است؛ و چه بسا در همان شب هم غسل و کفن نموده و دفن می کنند.

چون جنازه را گذاشتند و رفتند، مأمورین سؤال برای بازپرسی آمدند و گفتند: میخواهی از دین نصاری باشی و یا از یهود؛ تو از دین اسلام نیستی و بر این معیار از تو پرسش نخواهد شد.

او فریاد برآورد: من مسلمانم: من اسلام دارم: من یهودی و نصرانی نیستم؛

گفتند: چون تو مرد متمکنی بودی و استطاعت از حج را داشته ای و حج بجای نیاورده، مرده ای،

بر دین اسلام نمرده ای! إن شئت یهودیاً؛ و إن شئت نصرانیاً.

او گفت: سوگند بخدا من مسلمانم و اعمالم چنین و چنان بوده است؛ نماز می خوانده ام

و جوهات اموال خود می داده ام بفقرا و مستمندان مساعدت می کرده ام و درباره خلق خدا ترحم می نموده ام.

گفتند: اینها بجای خود؛ ولی چون حج نیاورده ای خداوند متعال تو را از زمره مسلمین به حساب

نمی آورد؛ و هر کس مستطیع باشد و حج نکند، عاقبت امر او همینطور خواهد بود

آنها شروع کردند به عذاب نمودن که این بیچاره فریاد کشید: ای امام حسین! آخر اینهمه من

مجالس روضه خوانی تشکیل می دادم؛ و اینهمه در عزای شما شرکت می کردم! آیا سزاوار است که مرا در این موقع تنها و غریب بگذارید؟!!

در اینحال فوراً حضرت سید الشهداء علیه السلام حاضر شدند و گفتند؛ درست است آنچه

می گوئی! ولی چون عمداً حج واجب را به تأخیر انداخته ای تا مرگ، گریبان تو را گرفته است؛ فلهاذا در

حکم خدا و سنت الهیه چنین جاری شده است که بر آئین اسلام نمیری! و من فقط برای تو یک کار

می‌توانم بکنم و آن اینست که: شفاعت در نزد خدا کنم، تا بتو عمر دهد؛ و حجّ خودت را انجام دهی؛  
آنوقت به دین اسلام خواهی مُرد!

حضرت فرمودند: من اینک شفاعت کردم؛ و خداوند سی سال بتو عمر داد؛ حجّت را بجای

بیاور!

آن مرد میگوید: من چشمان خود را باز کردم، دیدم در قبرستان تاریک تنها هستم و فقط یک  
قاری قرآن بر بالای سر نشسته و قرآن تلاوت می‌کند. او همینکه خواست وحشت کند؛ گفتم مترس؛  
من زنده هستم!

اقوام و ارحام و فرزندان آمدند؛ و حیاطمان برای آنها آنقدر لذّت بخش بود که قابل توصیف  
نیست. من آماده تهیّه مقدمات حجّ بیت‌الله الحرام شدم تا هنوز سر سال نرسیده بود که موسم حجّ شد  
و من با کاروان از همدان به راه افتادیم. در بیرون دروازه شهر که بسیاری بدرقه ما آمده بودند؛ و ارحام  
و فرزندان من گریه می‌کردند و نگران حال من بودند که شاید نتوانم از عهده حجّ برآیم؛ و از دنیا بروم؛  
چون مسافرت به حجّ در آن سنوات و اوقاتی که می‌رفتند بسیار مشکل بود؛ و چه بسیار از حاجیان در  
راه می‌مردند.

من که تا آن زمان قضیه شفاعت حضرت امام حسین علیه السلام و داستان تعذیب نکیرین و  
عدم اسلام مُسوّف حجّ را برای کسی بازگو نکرده بودم؛ و پیوسته مترصد بودم تا ببینم چه می‌شود؛ آیا  
من موفق به حجّ می‌شوم یا نه؟

در آن وقت، فرزندان را به دور خود جمع کردم؛ و مطلب را برای ایشان گفتم؛ و گفتم که مطمئن  
باشید من به سلامت بر می‌گردم؛ و بیست و نه سال دیگر هم عمر می‌کنم. و همینطور هم شد. او به  
سلامت برگشت؛ و پس از سی سال از مرگ اول رحلت کرد؛ و چون مُرد او را در خواب دیدند با لباس  
حاجیان و عمامه و کلاه خاصی که حاجیان به سر داشتند.

چون در آن زمان تجّار و سایر اضافی که به حجّ می‌رفتند پس از حجّ تا آخر عمر همان کلاه و  
دستار را بر سر می‌گذاشتند. او در خواب گفت: لله الحمد من را به آئین اسلام باز پرس و سؤال کردند  
و اینک هیچگونه ناراحتی ندارم؛ و در کمال خوش و آسایش به سر می‌برم. من از برکت امام حسین  
علیه السلام عمرم طولانی شد و حجّم قبول شد و ثواب سی سال طاعت و بندگی حضرت حقّ جلّ و

علا بر اعمالم افزوده شد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۲۲.